مورخ ١٣ یا ۱۵آپريل ١٩١٢ در منزل مستر منتفرد ميلزدر نیویورک: درباره تفوّق انسان بر طبیعت

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ١٣ یا ۱۵آپريل ١٩١٢ در منزل مستر[[1]](#footnote-1) منتفرد ميلزدر نیویورک:درباره تفوّق انسان بر طبیعت[[2]](#footnote-2)

#### (خطابات جلد دوم، ص. ۱۳ـ۱۶)

چند روز است من به نيويورک آمدم پيش از اين به اروپا رفتم، پاريس و لندن را سياحت نمودم. پاريس را ديدم مملکتی بسيار مزيّن است، ترقّيات مادّيه بسيار است، ولی ترقّيات روحانيّه به کلّی عقب مانده، در بحر طبيعت مستغرقند. هر صحبتی ميدارند منتهی به (ناتورل ) می شود، هيچ ذکری از خدا نيست. بسيار تعجب کردم ديدم پروفسورهای دانا همه مستغرق عالم طبيعت اند.

در مجمعی که اکثر مادّيون بودند صحبت داشتم. گفتم جای عجب است که دانايان پاريس با اينکه در علوم مادّی ترقّی کرده اند، در روحانيات عقب مانده اند. با چنين دانائی چگونه راضی شده اند اسير طبيعت باشند و از عالم الهی غافل مانند؟ بلی عالم ناسوت اسير طبيعت است، جميع کائنات و موجودات در تحت حکم طبيعت اند. آفتاب با اين عظمت، دريای به اين عظيمی اسير قانون طبيعت اند و ذرّه ای تجاوز از آن نواميس طبيعت ننمايند. مگر انسان که قانون طبيعت را می شکند و بر دريا می تازد، در هوا پرواز می نمايد، در قعر دريا سير می نمايد، قوّهٔ کهربائيّه با اين عظمت را در زجاجی حبس می کند، صوت آزاد را در آلتی محبوس دارد، جميع اين صنايع و علوم که به قانون طبيعت بايد مستور ماند و اسرار مکنونهٔ طبيعت است، انسان از حيّز غيب به عالم شهود آرد و حکم بر طبيعت نمايد. زيرا انسان شعور دارد و طبيعت ندارد انسان قوّهٔ عاقله و متفکّره دارد طبيعت ندارد. پس انسان اعظم است. امّا اگر بگوئيم انسان جزء طبيعت است بايد بگوئيم انسان که جزء است شعور و ادراک و عقل دارد و طبيعت که کلّ است و اصل است محروم از اين کمالات و فضائل است، چگونه ميشود در جزء کمالاتی باشد که در اصل نيست؟ پس معلوم شد که در انسان يک قوّهٔ ماوراء الطّبيعه موجود است که بآن قوّه فائز است و آن موهبت الهی است.

لکن در نيويورک الحمد للّه احساسات روحانی هست، قدری از زير بار طبيعت بيرون رفته اند. اميدوارم در اين مملکت آباد، در اين قطعهٔ جسيمه، انوار فضائل عالم انسانی جلوه کند، محبّت اللّه در قلوب انتشار يابد تا صلح عمومی علم بر افرازد و از اينجا سرايت بجميع عالم نمايد.

(بعد از مجلس عمومی در اطاق عليحده تشريف برده چند نفر از قسّيسهای محترم مشرف شدند؛ فرمودند: )

شما ملاحظه می کنيد لشکر ظلمت احاطه کرده. ديانت روز به روز رو به ضعف است و قوای روحانيّه رو به اضمحلال و قوای مادّيه روز به روز غالب. اگر چنين بماند، اثری از دين باقی نمی ماند. بايد کاری کرد که قوای روحانيّه حاصل شود و روحانيت نفوس محفوظ ماند و آن به اين ترتيبات تقليديّه نمی شود. اين است که مادّيون در جميع جهات هجوم نموده اند. آن قدر هم که اسم دين باقی است، محض تقليد است، نه اين است که از روی بصيرت و تحقيق باشد؛ آنچه را که از آباء و اجداد شنيده اند، معتقد شده اند. شما ها بايد فکری بکنيد که قوّهٔ طبيعيّون بشکند و آنهائی که حامی طبيعت اند، از ميدان در روند و اين نمی شود مگر به هيجان عظيمی در عالم ديانت. لشکری که می خواهد ميدان برود بايد قوّه و سلاحی به دست آرد که مقاومت تواند چنين چيزی لازم است.

(و عرض کردند که شما آن قوّه را داريد؟ فرمودند: )

ما در شرق اين قوّه را استعمال کرديم، جميع را شکست داديم و آن قوّه معرفت اللّه است و محبت اللّه است، تعاليم حضرت بهاءاللّه است. مثلاً اوّل سلاح مخالفين اين بود که آنچه مخالف علم است، جهل است. ما اعلان نموديم که دين مطابق علم است و يکی است و هر مسئله ای از مسائل دينيه که مطابق علم نباشد وهم است اين سلاح آنها را شکستيم. زيرا آنها می خواهند بگويند دين بر خلاف علم و عقل است، پس جهل است. اين باب را بر آنها سدّ نموديم. از اين قبيل بسيار و اعظم از کلّ قوّهٔ محبّت اللّه است؛ باين قوّه اقاليم قلوب فتح شود٠



1. Mr. Montford Mills [↑](#footnote-ref-1)
2. خطابه در منزل مستر منتفرد ميلز- نيويورک ١٣آپريل ١٩١٢ (٢٥ ربيع الثّانی ١٣٣٠)

شرح در بدايع الآثار ج ۱ ص ٣٠ – ٣٥ [↑](#footnote-ref-2)